

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت:

به دنبال نشر مقاله "پاسخ پورتال به یک شورای نظاری فاقد هویت" مؤرخ ۱۰/۰۹/۰۴ و تذکر از اثر آقای "دربابائی" خوانندگان زیادی علاقه مندی خویش را به آن اثر ابراز داشته از ما خواستند تا زمینه انتشار مجدد آن را فراهم سازیم؛ بناءً با آقای "دربابائی" در تماس شده از ایشان کمک خواستیم. جنابشان هم با بزرگواری خاصی بر ما منت گذاشته آن اثر را در اختیار پورتال قرار دادند، جا دارد از لطف شان ابراز امتنان نموده همکاری های بیشتر شان را با پورتال آرزو نماییم.

با کمال محبت

اداره پورتال AA-AA

بیانید، جمعیت، "شورای نظار" و مسعود را بهتر بشناسیم

مقاله "بیانید، جمعیت، شورای نظار و مسعود را بهتر بشناسیم" برای نخستین بار در ماهنامه وزین «افغان رساله» چاپ تورنتو- کانادا، از شماره ۲۹ (جون ۲۰۰۲) الی شماره ۴۷ (جون ۲۰۰۳) نشر شده؛ همچنان در سایت های وزین "دعوت"، "افغان جرمن" و "پیام آزادی" نیز به دست نشر سپرده شده است. □

بریالی-دربابائی (ثور ۱۳۸۱- اپریل ۲۰۰۲)

یکشنبه شب (۸ ثور) برخی از رسانه ها، این خبر را منتشر کردند، که اداره موقت در این روز -که صد بار سیاهتر از ۷ ثور در تاریخ پر تلاطم کشور است- لقب «قهرمان ملی» را به احمد شاه مسعود؛ اعطا نمود. همچنان مدال مارشالی را در طبق اخلاص گذاشته به قاسم «فہیم» (به کسی که به مثابه عضو سابقه دار خاد، در خدمت K.G.B. گام بر میداشت. و هم اکنون در هم آهنگی و هم سوئی با F.S.B. یعنی سازمان اطلاعات و امنیت فدراتیف

روسیه-که ادامه K.G.B و شکل تکامل یافته آن بوده و حافظ منافع این کشور امپریالیستی در افغانستان نیز می باشد- قرار دارد) پیشکش کرد.

با گذر مختصر به تاریخ پر تموج چند دهه قبل کشور تخریب شده ما، مشاهده خواهد شد که استعمار و امپریالیزم برای در بند کشیدن خلق های جهان، چگونه عمل میکند. و در این راستا به کدام ترفند و حیل نوینی که ناشی از بررسی و مطالعه عمیق در بافت مناسبات اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، به ویژه سیاسی کشور های عقب نگهداشته شده می باشد؛ دست می یازد.

جنبش های استقلال طلبانه مردم آزادی خواه و شجاع افغانستان علیه سیادت آشکار نظامی- سیاسی، کلونیالیزم بریتانیای کبیر، پایان قرن ۱۹ و امپریالیزم نو خاسته استعماری آن کشور، که تا دهه دوم قرن بیست، در سه برهه زمان (جنگ آزادی بخش اول ۱۸۴۱ میلادی؛ جنگ آزادی بخش دوم ۱۸۷۹ میلادی و جنگ آزادی بخش سوم ۱۹۱۹ میلادی افغان با انگلیس)، که منجر به وصول استقلال کشور از چنگال امپریالیزم خون آشام انگلیس گردید، چون سه تکانی بود که ملل اسیر جهان را از حالت رخوت و سستی، تسلیم و رضاء در برابر ابر قدرت قهار و به اصطلاح زوال ناپذیر آنوقت؛ بدر آورد. و به وضعیت جوش و خروش و برپائی جنگ های آزادی بخش و مبارزه پر شور و شدید در کلیه عرصه ها کشانید.

ظهور نهضت های استقلال طلبانه مردمان آسیا، افریقا و امریکای لاتین به سیطره استعمار کهن اروپای «متمدن»، بر سر زمین های «وحشی» و غضب شده این قاره ها، نقطه پایان مسرت آفرین گذاشت. در راستای این دگرگونی ها، اژدهای هزار دهان استعمار و امپریالیزم پوست انداخت، و شکل عوض کرد. باری دگر؛ اما با شمایل و قواره نوین و آراسته پدیدار گشت (نیوکولونیالیزم). و برای تحرک نقشه های اهریمنی و ستراتیژیک- که غلبه و سیادت دوباره بر کشور ها و سرزمین های از دست رفته را، در ذهن متبادر می سازد- با ترفند و تزویر، شیگرد و شیوه های نوینی که عمده ترین آنها بر شمار می گردد؛ دست یازید:

۱- تخویف هیأت حاکمه کشور های تازه به پا خاسته، از شورش های سازمانیافته امپریالیستی (در کشور ما، شورش خوست در مارچ ۱۹۲۴ به رهبری ملا عبدالله، مشهور به «ملای لنگ»؛ و به دست گرفتن رهبری شورش در جدران، توسط عبدالکریم خان-امپریالیزم انگلیس این جاسوس هندی تبارش را زیر عنوان پسر امیر محمد یعقوب خان و مدعی سلطنت از هند داخل پاکتیا نمود-صفحه ۸۰۸ جلد اول «افغانستان در مسیر تاریخ») و جنبش های لیبرال و اصلاح طلب، به ضد هیأت حاکمه؛

۲- پرورش و تربیه اجنت های بومی و گسیل آنان در نقش نجات دهنده ملت (و در کشور ما، نمونه تیپیک آن نادر غدار و خانواده اش، و تکرار مسخره آن در شرایط کنونی یعنی کرزی و شرکاء)؛

۳- وعده کمک های مالی و نظامی در برابر تهاجم کشور های خارجی و سرکوب شورش ها و جنبش های فوق الذکر؛

۴- تطمیع هیأت حاکمه کشور های مورد نظر به خاطر قبول عضویت آن کشور ها به پیمان های نظامی، منطقه ئی و جهانی؛

۵- فروش تجهیزات و مهمات نظامی و تکنولوژی جنگی؛

۶- صدور سرمایه، دادن قرضه های درازمدت با سود های غارتگرانه و عقد قرار داد های اسارت آور اقتصادی و فرهنگی؛

۷- سازماندهی مخفیانه احزاب (درکشورما سازماندهی «حزب دموکراتیک خلق» توسط سوسیال امپریالیسم شوروی) و نهاد های سیاسی، فرهنگی و مانند آنها؛

۸- کانال سازی های مخفی در نهاد های اساسی و مهم دولتی، به خاطر انتقال سریع یا بطی عُمال و جواسیس بومی و اجنت های خودی در قالب بومی، به خصوص در تشکیلات اطلاعاتی، نظامی و مذهبی (مثال تاریخی آن در کشور ما: نادر خان غدار و برادرانش به مثابه دست آموز های بومی استعمار بریتانیا و اجنت های منطقه ئی آنکشور، یعنی «شاجی» هندوستانی و علی نواز خان «ملتان» که با اشاره چشم و ابرو، آن غدار و برادرانش را رهنمود میدادند، و همینطور مجددی ها، که هم تاج می بخشیدند، و هم مدال ستر جنرالی و...، هکذا از جانب امپریالیزم شوروی تعبیه مهمترین اجنت هایش، مثل حسن شرق در مرکز «ضبط احوالات» و محمد خان «جلا لر»، که پدر ازبکش فرستاده شوروی به افغانستان، و عضو K.G.B. بود، و امثال آنها در سلسله مراتب بسیار مهم دولتی)؛

۹- همینطور قهرمان سازی و هویت پردازی عُمال و اجنت های بومی به خاطر نصب آنان در رأس کودتا های نمایشی، و یا انتقال آنان به حوزه کودتا هائی که از جانب امپریالیزم رقیب سازمان یافته باشد (در کشور ما اخراج تاکتیکی عضو نازدانه K.G.B.، یعنی «محتاط» از کمیته مرکزی و وزارت مخابرات از طرف حامی خارجی دولت کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، یعنی شوروی- که داودخان در اوایل «جمهوریت» اش به مشوره این کشور عمل میکرد- و توظیف وی غرض کشف کودتا هائی که احتمال وقوع آن میرفت. همچنان نقش سلطانه علی کشتمند در طرح به اصطلاح کودتا علیه دولت وابسته سوسیال امپریالیزم روس، به واقع به دام انداختن مخالفین دولت تره کی- امین، یعنی طاهر بدخشی، جنرال شاهپور «احمدزی» لوی درستیز وزارت دفاع، داکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت و...، که بعد از شکنجه های وحشیانه پولیس های سیاسی «اکسا»، در رأس جلاد معروف اسد الله سروری خلقی، هر سه تن، به شمول داکتر «زرغون» یکتن از رهبران فرکسیون جدا شده از «حزب دموکراتیک خلق» و مخالف سرسخت شوروی { مطلب درباره یکتن از اعضای K.G.B. و رفیق داکتر زرغون راکه موجب اعدام وی گردید. و خود بعد از تجاوز شوروی به عضویت کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق»، با داشتن مشاور روسی در دفتر کارش، ارتقای مقام یافت را می گذارم به مجال دیگر } از طریق مشاورین با صلاحیت روسی K.G.B. زندان پلچرخ، که از مسکو دستور گرفته بودند؛ در زندان پلچرخ اعدام شدند)؛ و به همین نهج، نصب آنان در رهبری جنبش خود ساخته ای که در آینده بدیلی باشد به جای دولت دست نشانده، هرگاهی که چنین دولتی از ناحیه جنبش ها و نهضت های اصیل و مردم سالار و یا باند های وابسته به امپریالیسم رقیب، در لب پرتگاه و سقوط حتمی قرار گیرد، دولت دست نشانده بایست با جنبش کدائی و دست پرورده تعویض گردد (مثال آن در کشور ما: تعویض حاکمیت در حال سقوط «حزب دموکراتیک خلق» به «حزب جمعیت اسلامی»، در رأس «شورای نظار» به رهبری مسعود- این اجنت قبلا پرورش یافته سوسیال امپریالیزم روس).

۱- جمعیت اسلامی :

K. G.B. شوروی سابق، بنا بر دلایلی که تذکار آن از حوصله این نوشتار خارج است، تنظیم «جمعیت اسلامی» را از نخستین روز های شکل آن به مثابه بدیل دلخواه و مناسب برای دولت دست نشانده اش در افغانستان- که خطر سرنگونی آنرا در مصاف با جنگ مقاومت تازه بر خاسته محتمل می دانست- در نظر گرفت. از همین سبب برای

تسخیر آن از درون، عُمال و اجنت های اطلاعاتی- سیاسی اشرا به داخل آن سرازیر نموده، آن تشکل را (عمدتاً) لانه عوامل پیدا و پنهانش ساخت.

«دست K.G.B در درون خورجین جمعیت درمانده» عنوانیست بر نوشتار «برزین»، که درست ۹ سال قبل از امروز در شماره ۱۹۱ مورخ جوزا- سرطان سال ۱۳۷۲ (اول جون ۱۹۹۳) نشریه «مجاهد ولس» منتشر شد. و برای نخستین بار ماهیت باند جمعیت اسلامی و عملکردهای «شورای نظر»، در رأس احمد شاه مسعود، طی آن افشاء شده است.

اینک از کاوش های ژرف و دقیق «برزین» که در مقاله اش باز تاب یافته، بخش های برگزیده آنرا در مرکز دید خوانندگان پژوهشگرو متعهد در قبال وقایع سیاسی- نظامی کشور در خون و آتش فرو کرده شده ما؛ می گذارم. این قلم، تفسیر و یا تبصره فشرده و مختصرش را در رابطه با نوشتار «برزین» و سایر نشرات و نقل قول ها، به داخل ([]) Square Brackets می گنجاند.

هم اکنون از نوشتار «برزین» می آغازم:

« ارتش بی عار و بی وقار شوروی که از آغازین هفته های تجاوز مذلت بارش به افغانستان تسخیر ناپذیر، به شکست های مفتضحانه در اکثر جبهات مواجه شده بود، ستراتیژیست های نظامی آنکشور را بر آن داشت، تا به اصطلاح کلاسیک جنگ، به «ستون پنجم» (که در اردوی افغانستان " قول پنج" هم گفته شده) توجه جدی تری مبذول دارند، و به جنگ مخفیانه تشکیلاتی به ضد احزاب و تنظیم های «جهادی» ابعاد گسترده تری ببخشند. بنابر همین ملحوظ از سه عرصه یعنی از محیط تغذیه احزاب و تنظیم های «جهادی» (اجتماع مردم، چه در داخل و چه در خارج از کشور)؛ از جبهات جنگ مقاومت؛ همچنان از زندان ها، به داخل جمعیت خود خواهان قهرمان پرست، کانال های استخباراتی و اطلاعاتی کشید و شبکه های عدیده اطلاعاتی اشرا از مسیر این کانال ها عبور داده، و آنها را در رده ها و رگه ها، حتی در پیکره های بالائی آن «حزب» رسانید.

اعضای تحصیل کرده و با درایت «جمعیت اسلامی» که در سلسله مراتب سازمانی آن دارای صلاحیت ها و مسؤولیت های اجرائی و آرائی بودند، آگاهانه و یا به شکل غریزی، با خط حرکی عُمال K.G.B در تنظیم خود شان به مخالفت پرداختند، یا تطمیع شدند، یا به نحوی از انحاء به حاشیه پرتاب گردیدند. هرگاه به مخالفت شان ادامه می دادند، به دام خاد افتاده، زندانی و یا اعدام می شدند. و در نهایت امر به اشکال مختلف از بین می رفتند. بدین گونه K.G.B بخشی از حواس پنجگانه جمعیت از خود بیگانه را در زودترین فرصت ممکنه؛ تحت فرمانش در آورد.

و در ادامه آن چنین می خوانیم:

« نگارنده مقال که سال های طولانی از عمرش را در بدترین سلول های مرطوب و سیاهچال های تاریک زندان پلچرخ سپری نموده است، توجه خواننده را به شمه ای از فعالیت شبکه های K.G.B، در رابطه با تنظیم جمعیت اسلامی در عرصه سومی، یعنی زندان-این فشرده ترین محراق سیاسی که در تحت تسلط و حاکمیت بی دغدغه حاکمان نظامی روس قرار داشت- بدون ذکر اسم اشخاص؛ جلب می نماید.

در اوایل سال ۱۳۵۹ یک تن از اعضای مخفی حزب توده ایران که در خدمت رژیم آخوند های ایران قرار داشت- زیر نام «محسن رضائی» - از K.G.B دستور می گیرد، تا در قالب چریک کار کشته ایرانی که گویا در صفوف مبارزین فلسطینی ها علیه ارتش اسرائیل نیز جنگیده، به گونه «داوطلب» وارد کابل گردید. به مجرد ورود

موصوف به کابل، مسؤول ستمی «جمعیت اسلامی» باوی در تماس شده، محل بود و باش وی را مهیا می سازد. بعداً «جمعیت اسلامی»، اضافه از بیست تن از اعضایش را که در بین آنها دو معلم، چند تن مامور دولت یک پیلوت [پیلوت مذکور در شوروی تحصیل کرده، زبان اصلی اش پشتو بود. با سر بازان از یک شوروی، که زیر پوشش از یک های افغانستان مسؤول قفل و کلید شماری از سلول های «بلاک اول» و «بلاک دو» زندان بودند، به زبان ازبکی تکلم می نمود؛ به زودی از زندان آزاد گردید. «سندی حفیظی» قوم نزدیک این پیلوت و مصطفی مامور وزارت تعلیم و تربیه نیز به خاطر رابطه با این گروپ هر یک به ۲۰ سال زندان محکوم شده بودند- دُر بابائی]، دکاندار و تنی چند خادی نیز شامل بودند؛ در اختیار چریک ایرانی قرار می دهد. «رضائی» ایرانی گروپ اشرا که بعداً به «گروپ رضائی» مسمی شده بود، جمع و جور نموده، قبل از آنکه به کدام عملی دست یازد، خود و گروپ اشرا به طرز جالبی در داخل سینما «پامیر» و یا در مقابل آن، در معرض شکار اعضای خاد قرار داد. دولت بعد از «دستگیری» تمام اعضای گروپ نامبرده، از این حادثه دراماتیزه شده، به نفع بزرگ سازی «جمعیت اسلامی» استفاده نموده، دستگیر کننده «گروپ رضائی» را از رتبه مستنطق خاد به رتبه قومندان عمومی زندان مرکزی پلچرخ ارتقای مقام داد [پرچمی خادی شده، یعنی خواجه عطا محمد وفا که پیش از تجاوز ارتش گرسنه امپریالیزم شوروی به کشور ما، زیر پوشش مامور (اشپلاق به دهن) ترافیک در چهار راههای مرکز شهر کابل، به کار و بار اطلاعاتی گمارده شده بود، به علاوه اینکه همسرش قوم نزدیک محمد خان جلالر - این جاسوس شناخته شده روس - می باشد، با هزار و یک تسمه مرئی و نامرئی با سازمان های جاسوسی روس بسته بوده، که به این پست بسیار مهم گماشته شد. نه به خاطری به اصطلاح دستگیری «رضائی» و گروپ منصوبه اش - دُر بابائی] «محکمه اختصاصی انقلابی» دولت دست نشانده روس در مورد «رضائی» ایرانی و یک تن از اعضای شجاع گروپ نامبرده حکم اعدام را صادر نمود. متباقی اعضای گروپ را به حبس های مختلف، از بیست الی دو سال قید، محکوم کرد.

تنی چند خادی نفوذی داخل گروپ، محکوم به «زندان» شده، بعد از سپری کردن حبس های کوتاه مدت شان، از زندان رها گردیدند، و به فعالیت در داخل جمعیت شهرت طلبان ادامه دادند. چند تن دیگر از اعضای گروپ مذکور که در جریان شکنجه و دوره تحقیق فرساینده تاب نیاورده بودند، مخفیانه در خدمت اطلاعات زندان قرار گرفتند. این عده نیز بعد از رهائی به زیر رواق های ترک برداشته جمعیت بی در و دروازه پناه بردند. «رضائی» در درازنای چندین ماه دوره «تحقیق» اش متواتر به سلول های زندانیان تازه گرفتار شده، منتقل می شد، تا اطلاعات سیاسی، نظامی و تشکیلاتی مورد نظر خاد را از زندانیان به چنگ آورده، آنرا به رفقای افغانیش (مستنطقین خاد) بسپارد.

K.G.B. بعد از اجرای حکم اعدام در مورد عضو تحصیل کرده «جمعیت اسلامی»، که قبل از گرفتاریش توسط خاد، با «ستمی» های درون جمعیت درگیری هائی داشت [عضو تحصیل کرده جمعیت، به گمان اغلب حفیظ نام داشت. وی در داخل سلول های زندان به ضد تجاوز شوروی و عُمال «ستمی» (به مفهوم «سازائی») داخل حزبش بی باکانه مبارزه مینمود- دُر بابائی]، اجنت ایرانش را تحت عنوان اعدام از زندان خارج ساخت و به کشور نامعلومی انتقال داد. یکی از اتهامات گروپ یاد شده، گروگان گرفتن ببرک کارمل و طیاره (هواپیما) حامل وی بود. در اواخر سال ۶۰ و اوایل سال ۶۱ خاد دو تن از اعضای فعالش را توظیف به گروگانگیری طیاره بوینگ آریانا خط هوایی کندهار- کابل نمود. این دو جوان خادی چند نفر از اهالی شهر کابل، من جمله بوت دوزی رادر دسته کوچک شان داخل کرده، و توسط وی، موادمفجره را در کری و تلی بوت های خود جا سازی نمودند، تا در بین

طیاره از آن «استفاده» نمایند. خاد قبل از به اصطلاح عمل گروگانگیری طیاره آریانا دسته مذکور را در ترمینل میدان هوایی کندهار «دستگیر» نمود. و واقعه تصنعی را از طریق کلیه رسانه های خبری و ماشین عظیم تبلیغاتی، به نام جمعیت اسلامی ختم کرد. تا موقف و مرتبه جمعیت ناکرده کار را-منحیث دشمن نهایت خطر ناک و متشکلاتر از سایر احزاب و تنظیم ها ی «جهادی»-در اذهان عوام الناس تزریق نماید. و مردم مبارز و تشنه آزادی را به جانب جمعیت فرمایشی سمت و سو دهد.»

[و به سایر دشمنان "انقلاب ثور" هوشدار دهد که طیاره آریانا غیر قابل دسترس برای گروگانگیرها می باشد. و از جانب دیگر، هر دو تن "گروگانگیر" خادی رابه مثابه "چریک های قهرمان" ربانی- مسعود به اسیران واقعی جمعیت اسلامی در داخل زندان و هم خارج از آن قابل پذیرش سازد- دربابائی].

نوشته برزین را در زیر دنبال می نمایم:

« خاد هر دو عضو را در داخل زندان، به نام های " ... و ... جمعیتی طیاره دزد " مشهور ساخت . آن دو در مدت بیشتر از سه سال ، در زندان عملیات اطلاعاتی قابل ملاحظه ای برای خاد انجام دادند. بعد از سپری شدن مدت مذکور، یکی از آنها که «قید»ش بیست سال تعیین شده بود، زیر عنوان فوت از شفاخانه زندان به خارج منتقل گردید. دومی که «قید»ش دوازده سال رقم زده شده بود، به گونه نامعلومی از زندان پلچری بیرون برده شد. متباقی اعضای آن دسته کوچک که به حبس های طویل محکوم شده بودند، در زندان باقی ماندند. »

[جوانی که به مدت بیست سال حبس «محکوم» شده بود، اکبر نام داشت. خوش چهره، خوش لباس، آراسته، بلند قامت، بسیار محیل، همجنس گرا و «خودآزار» بود. از داغ کردن پشت دستانش با سگرت لذت می برد. «معلم کبیر» یک تن از «رهبران» منفور حزب اسلامی مشهور به «وزیر معارف گلبدین» که توسط «کام» یا «اگسا» دستگیر شده بود و بعد از تجاوز روسها به کشور و تسخیر زندان پلچری توسط قوای اشغالگر روس، در زندان به سر میبرد و به خاطر ادامه حیات ننگینش تن به جاسوسی برای اطلاعات زندان داده بود، مدتی در خدمت این جوانک خوش سیمای خادی قرار گرفت. تا به بهانه جذب وی به داره (دهار، یا دهاره: به معنی غار، غار کوه، دره، در عربی کهف، که به خاطر سهولت در تلفظ - های- مفلوظ حرف دوم آن حذف گردیده و «داره» شده، و در زبان دری-گفتاری- به دزدان ورهزان و قطاع الطریقانی اطلاق میشود که مخفیگاه هایشان اندر سموچ ها، دره ها و غار کوه ها باشد) «حزب اسلامی»، از جوانک استفاده جنسی نماید. خادی دیگر که دوازده سال «حبس» گرفته بود؛ حبیب نامیده می شد. میانه قد، ورزیده، عینکی، خوش لباس و همجنس باز بود. وی بعد از سپری نمودن بیشتر از دو سال در سلول های زندان، به طور علنی در دفتر اطلاعات زندان (منزل اول «بلاک اول») مشغول کار شد. هوشدار هائی که درمورد خاد بیست بودن این دو تن، یا موارد مشابه از طرف مبارزین آگاه-که در مبارزه علیه پولیس مخفی سیاسی، دارای مطالعه بوده و در شرایط مبارزه مخفی تجارب گرانبهائی در این زمینه اندوخته بودند- داده می شد تا به چنین «قهرمانان» ساخته شده خاد نباید اعتماد کنند، در زود ترین فرصت از طرف اطلاعات زندان کشف، و به علاوه آنکه باشدت مجازات می گردیدند، از طرف خاد زندان «پاد زهر» آن هوشدار ها قسمی تبلیغ میگردید که گویا هوشدار دهندگان عناصر شکاک بیب نبوده، به همه کس، بر حسب خاد بیست می زنند ؛ نباید به حرف شان باور نمود- در بابائی].

برزین به کاوشش در زمینه، چنین ادامه می دهد:

« یکی از داکتران طب با برادرش به اتهام ارتباط با "جمعیت اسلامی" زندانی شدند. برادر پرچمی داکتر که عضو خاد نیز بود، بعد از چند ماه فعالیت استخباراتی در بین زندانیان "جمعیت اسلامی"، زیر نام "عدم اثبات جرم"

از زندان آزاد گردید. داکتر مذکور، که نگارنده در موردش کدام حکمی ندارد، متن "صورت دعوی" اشرا برای برخی از زندانیان دور و برش چنین تشریح می نمود: «... در صورت دعوی من درج شده که تو داکتر... یک و نیم کیلو زهر "سیانایت" را که از طرف "جمعیت اسلامی" غرض مسموم ساختن مخازن آب آشامیدنی شهر کابل طور نگهداری برایت داده شده بود، متهم به نگهداشتن آن در نزد خودمی باشی...» داکتر موصوف، با چنین اتهام خیلی ها شدید و سنگین صرفاً به دوسال قید محکوم شد (در حالی که به اتهام داشتن یک ورق شبنامه ضد دولتی متعلم هشت، یا نه ساله ای را به حد اقل ده سال زندان محکوم میکردند) و در تخفیفی که بعداً در مدت حبس برخی از محبوسین سیاسی دارای قید کم داده شد، وی نیز قبل از به سر رسیدن مدت حبسش از زندان رها گردید. «

[خاد با حبس این داکتر بانام و نشان شفاخانه وزیر اکبر خان به زندانیان و از طریق آنان به پایوازان شان این خبر را می رساند، که گویا ساحه «جهاد» احمدشاه مسعود آنقدر پهناور و پر جاذبه است که نه تنها پیلوتان و روشنفکران؛ بلکه داکتران سرشناس هم افتخار عضویت حزب وی را دارند. اسم برادر پرچمی خادی شده این داکتر بسیار مؤدب و با وقار، که در خفاء شاید هم از روی مجبوری، برخی از روشنفکران حتی همکاران روشنفکرنامی خاد زیر پوشش چپ ضد شوروری-که از ماهیت اصلی شان کدام آگاهی نداشت- را نیز تشویق به عضویت در باند "قهرمان مسعود" می نمود، فاروق می باشد؛ مگر از تذکار اسم وی که مدت‌های طولانی در خدمت مریضان کشور قرار داشت و به گمان اغلب به اتهام جعلی، نگهداشتن زهر «سیانایت» برای جمعیت اسلامی، محبوس شده بود؛ خود داری می شود- دربابائی]

نوشتار برزین را در زیر دنبال می نمایم:

« یک تن از پرچمی های کهنه پیخ که بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داودخان، به شکل مخفی تالار روابط فرهنگی یکی از کشور های غربی را در کابل تحت نظر داشت [آشنایان و دوستان این قلم نیز، آقای اسلمیار را- که قبل از به اصطلاح مصالحه ملی به خاطر استفاده از امتیازات خاص «کارگاه زندان» به آنجا انتقال داده شده بود- بار ها دیده بودند که به روز های برگزاری محافل و کنفرانس ها و نمایش فلم ها که از طرف «روابط فرهنگی» سفارت امریکا دایر می گردید، در نقش شاگرد کورس های انگلیسی مربوط به «روابط فرهنگی» آن سفارت، آمد و شد اشخاص را به آن تالار تحت نظر می گرفت. «کتاب» آقای اسلمیار از طریق «جمعیت اسلامی» در سال ۸۹ یا ۱۹۹۰ منتشر گردید. از بردن اسم خانم وی که عضو خاد بود، در این جا خودداری میشود- دربابائی]، بعد از تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، به عضویت خاد درآمد. در اوایل سال ۱۳۵۹ موفق گردید به درون یکی از رده های «جمعیت اسلامی» در کابل رخنه نماید. وی بعد از رد یابی و شناسائی، تعداد قابل توجهی از اعضای اصلی «جمعیت اسلامی» را با حلقه ای که خودش در آن فعالیت داشت با خود یکجا، روانه زندان پلچرخ ساخت. در اثر فعالیت های اطلاعاتی موصوف برخی از اعضای نشانی شده جمعیت اسلامی اعدام و متباقی به حبس های ابد و طویل محکوم شدند. خاد به خاطری که هویت اجنت تمام عیارش افشاء نگردد، او را نیز مثل سایر افراد حلقه شکار شده اش محکوم به حبس نمود. اجنت مذکور به فعالیت های استخباراتی در میان جمعیت اسلامی، احزاب و تنظیم های «جهادی» و سازمان های ضد دولتی و شوروی، همچنان اعضای رهبری جناح «خلق» ها؛ اشتغال داشت. وی به خاطر تثبیت هویتش من حیث یک عضو با مسؤولیت «جمعیت اسلامی» محتوای صورت دعوی اشرا برای زندانی ها چنین قرائت میکرد: "... در صورت دعوی من خاړنوال ادعا نموده که ... برهان الدین ربانی در سفر مخفیانه اش از پاکستان به کابل، چند شبی را در خانه تو سپری نموده است...". در تعاقب آن،

صورت دعوی‌ش را به زندانیان نشان می‌داد، تا توجه آن‌ها را به خودش جلب نماید. نامبرده با همین تاکتیک «اپراتیفی» خودش را فردی با صلاحیت در «جمعیت اسلامی» جلوه داده، اعتماد عده زیادی از اعضای آنرا به خود جلب کرده و با کسب اطلاعات از آنها، موجب اعدام، حبس ابد، یا حبس طولی‌شان گردید. این عضو زیرک خاد هم اکنون در یکی از نمایندگی‌های «جمعیت اسلامی» در خارج از کشور فعالیت می‌نماید. خانم موصوف که مثل خودش خادی می‌باشد، به روزهای «پایوازی» در مقابل دروازه عمومی زندان پلچرخ، «پایواز» های اناث زندانیان را با دقتی توأم با خشونت و تحقیر؛ تلاشی می‌نمود.

خاد در اوایل سال ۱۳۶۴ یک تن از اعضایش را، که به اتهام فعالیت در "جمعیت اسلامی" «محکوم» به بیست سال زندان ساخته بود، از زندان "پلچرخ" («منزل چهارم زون») فرار داد. [نجیب جلال خاد، با «فرار» دادن خادی «فوتبال باز»-که در بین عده ای از فوتبال دوستان به نام «عثمان کل سک نفس» مشهور بود- با یک تیر به دو هدف رسید: از یکطرف توانمندی تشکیلات «جمعیت اسلامی» را در «تقابل» با خاد، به رخ سایر داره های «اخوانی» کشید. و «فراری» را به مثابه «قهرمان»، برای کار وبار استخبارتی و سیاسی به پاکستان و...، فرستاد (قراری که بعداً در زندان شنیده شد: «فراری در پاکستان با راد یوی B.B.C. در مورد فرارش مصاحبه ای انجام داده...») و از جانبی دیگر عدم لیاقت و بی کفایتی حریف هم قلاده اش، یعنی گلاب زوی خلقی وزیر داخله را در اداره امور آن بخش زندان که تحت فرمانش بود؛ با این شیگرد به صاحبان روسی اش گوشزد کرد. - دُرَبائی [در رابطه با این قضیه قومندان خلقی «بلاک سه» (سلطانی)، به شکل اهانت آمیزی از وظیفه اش برکنار گردید. ویک نفر از صاحب منصبان مسؤول آن بخش زندان («گلخان»)، در همان «بلاک»؛ محبوس گردید. خاد با چنین صحنه آرائی و درامه بازی که موجب تعجب اکثریت زندانی ها گردید، برای چندمین بار نام نامی «جمعیت اسلامی» را سر زبان ها انداخت. »

نویسنده «دست K.G.B. در درون خورجین جمعیت در مانده»، هکذا در مورد تسلیح جمعیت اسلامی-که در مرکز آن «شورای نظار» به رهبری مسعود قرار داشت-توسط وزارت داخله می‌نویسد:

« قبل از قرارداد آتش بس، بین دولت و «جمعیت اسلامی»، مشاورین نظامی شوروی در وزارت داخله برخی از «خلقی» هائی را که در رابطه مستقیم با K.G.B. قرار داشتند [بعضی از «خلقی» های بلند رتبه نظامی وزارت داخله، یا عضو استخبارات وزارت دفاع شوروی G.R.U. بودند، و یا به گونه ای در خدمت آن قرار داشتند- دربابائی]، به فعالیت های استخباراتی در داخل جمعیت اسلامی موظف نمود. فی المثل به فعالیت یک تن از آنها بسنده می شود: شخصی که در رشته پیلوتی سالها در اتحادشوروی تحصیل کرده و از جمله صاحب منصبان دارای صلاحیت اجرائی (بعد از گلاب زوی خاین به وطن) در وزارت داخله محسوب می شد، دستور می گیرد، تا با مسعود تماس قائم نماید. موصوف بعد از برقراری رابطه با مسعود مقادیر زیاد سلاح و مهمات نظامی، از قبیل راکت های زمین به زمین، راکت های بالای تانک و سایر ساز و برگ جنگی مورد نیاز مسعودرا تسلیم افراد معرفی شده اش می نماید. جریان انتقال مهمات و تجهیزات جنگی که به دفعات انجام یافته بود، توسط خاد کشف و پیلوت موصوف ذریعه خاد گرفتار و محکوم به بیست سال حبس میگردد. پیلوت مذکور در میان زندانیان به نفع "جمعیت اسلامی" فعالیت سیاسی نموده، محبوسین سایر احزاب و تنظیم های جهادی را جهت پذیرش عضویت در آن "تنظیم" (جمعیت اسلامی) تشویق و تطمیع می کرد، چنانچه افراد جذبی وی بعد از رهائی از زندان به "جمعیت اسلامی" مراجعه می نمودند. این خلقی معروف بعد از رهائی از زندان پلچرخ در خدمت جمعیت ساطور به دستان قرار گرفت »

[پیلوت مذکور «مجبور» تخلص می کرد . فردی بود بسیار آرام ، مؤدب و خوش برخوردو با معاشرت. وی آن عده از «خلفی» هائی را که در بلاک های تحت اداره خاد با اطلاعات زندان رابطه مخفیانه داشتند، مثل عزیز و خلیل دو برادر که در راه اندازی کارگاه زندان نقش عمده داشتند و از مریدان حفیظ الله امین بودند ؛ افشاء میکرد- دربابائی] .

به بخش دیگری از مقاله برزین توجه می نمائیم:

« امپریالیزم خون آشام شوروی که از سالیان دراز ، شاهراه سالنگ را ؛ چون پروژه های دیگر «امدادی» اش، به خاطر خدمت به پلان تجاوزگرانه اش اعمار نموده بود، قبل از تجاوز حساب شده؛ اما بی خردانه اش به افغانستان، نمی توانست رهبانان و نگهبانانی خود ساخته و کذائی را برای حراست و حفاظت از این شاهراه نهایت مهم ستراتیژیک در مد نظر نداشته باشد. بی منطقی تجاوز نظامی حکمش چنین بود که در قالب «مجاهد»، افراد و دسته های خود ساخته اش را به آن ناحیه اعزام دارد، ویا در میان دسته های مسلح خود جوش که از قرب و جوار سالنگ ها ونواحی پنجشیر به پا خاسته و در صدد قطع شاهرگ حیاتی متجاوز بودند، نفوذ نماید و گسترش ساحه مبارزه مسلحانه آنها را، حتی دورتر از چند میلی شاهراه، با خط سیاه « قرار داد آتش بس» محصور و محدود سازد، و با تفنگدارانش مانع پیشروی جنگ مقاومت از جانب آنها گردد.

مسعود و داره تفنگ به دوشانش بنا بر ابرام و اصرار سایر دسته های خود جوش اهالی میهن پرست و شجاع پنجشیر که با دل پاک و آرمان بزرگ جهاد، مسلح شده و به ضد ارتش نفس سوخته شوروی به پا خاسته بودند، به ناچار در همسویی و همراهی با آنها، چند باری بر قوای ارتش دستپاچه شوروی یورش برده و شاهراه مواصلاتی سالنگ را قطع نموده، مانع عبور کاروانهای حامل اسلحه و تجهیزات نظامی، و همچنان مانع انتقال مواد سوخت و خوار بار برای ماشین جنگی شوروی از آن طریق گردید. وی با این عمل تحمیل شده از جانب دسته های مسلح خود انگیزته به سه هدف آنی و عمده دست یافت:

۱- از کمک های نظامی حاضر و آماده شوروی که زیر پوشش حمله به قوای آنکشور صورت گرفته بود؛ مستفید گردید. [ارتش شوروی ظاهراً به خاطر تسریع «عقب نشینی» ساز و برگ نظامی اشرا به جا گذاشته، بدین طریق مسعود را تسلیح میکرد- دُرَبابائی]

۲- خودش را منحبث «قهرمان» اسطوره ئی مطرح نمود.

۳- آن دسته هائی از اهالی دلیر سالنگ ها و پنجشیر -که به گونه خود جوش به ضد عساکر دولت دست نشانده و ارتش سراسیمه شوروی می رزمیدند - را برای ارتش متجاوز ، بی ضرر و بی اثر ساخته ، و آنها را در داره کوچک تفنگ به دوشان پرعقده اش مدغم نمود. و برخی از این افراد پاک دل را از جبههٔ پسیف خودش کنار کشیده و آنها را به کار استخراج سنگ های قیمتی؛ من جمله سنگ لاجورد و فروش آن مصروف و مشغول ساخت.

کیش شخصیت مسعود، چون «قهرمان یکه تاز جهاد» طرفه العین شکل نگرفت ؛ بلکه محصول تبلیغات سیستماتیک عمال مخفی دولت ببرک - نجیب از همان وهلهٔ اول تجاوز شوروی به افغانستان بود؛ فی المثل در خارج از کشور پرچمی ها به ویژه خادی ها، فوتو های او را به در و دیوار خانه و دکان های خود می آویختند، همچنان دسته گک های آواز خوان خادی، در محافل، مجالس و عروسی ها، با آهنگ های مشمئز کننده و مبتذل، سرود های بازاری «شیرک پنجشیر» را به جای «قرصک پنجشیر» تقدیم محافل می نمودند؛ هکذا در سال ۱۳۵۹ در داخل زندان های دولت دست نشانده، هزاران بار دیده و شنیده میشد که «ستمی» ها و خادی های مخفی شده در داخل احزاب و تنظیم های «جهادی»، احمد شاه مسعود را شکست ناپذیر جلوه داده، جبههٔ پسیف او را در مرکز

صحبت ها و دید زندانیان قرار می دادند. [«**بد روز**»-که برادر مبارز و زنده یادش (**حفیظ**) همرمز نزدیک **مولانا باعث دروازی** بود و در زندان خلقی ها، به دستور روسها با مولانا یکجا اعدام گردید - در نیمه سال ۱۳۵۹ در داخل سلولهای زندان، مسعود را در نزد **شعله ای** ها، «**شعله ای**» معرفی میکرد. و پیش سایر زندانیان به گونه دیگر. «**شورای نظار**» هم اکنون این اجنت اطلاعات زندان. «مرحله نوین انقلاب ثور» را به حیث به اصطلاح باستان شناس و دانشمند جازده و به سمت «استاد» پوهنتون در بغلان مقرر نموده است - دُرَبابائی [. خاد برای به اصطلاح ترور «شیر پنجشیر» بار ها افراد «ستمی» و غیر «ستمی» را با پول های باد آورده و بی پشتوانه چاپ روسیه-که هر بار بالغ بر چند صد ملیون افغانی می شد- به ناحیه پنجشیر گسیل داشت. اجنت های آموزش دیده و دستور گرفته، هنگام ورود به پنجشیر به بارگاه مسعود شتافته، بعد از افشای پلان «ترور» وی، خود و پول های چند صد میلیونی را تسلیم «شیر پنجشیر» می نمودند.

خوانندگان هوشمند و پژوهشگر، با نگارنده همنوا خواهند بود که سازمان امنیت شوروی؛ چگونه مسعود را «آشیل» گونه و روئین تن جلوه داده، و از جانب دیگر با تسلیمی دستوری «تروریست» هایش به مسعود، وی را از لحاظ پولی تمویل می نمودند؛ هکذا خوانندگان با توجه، جریان فروش لاجورد و سایر سنگهای قیمتی، توسط مسعود و یارانش را که دولت در تلویزیون کابل همواره، همدیف سلسله فلم های مستند به نمایش می گذاشت، اگر دیده باشند، به یاد خواهند آورد که دولت دست نشانده چگونه جریان داد و ستد لاجورد در مغاره های تاریک کوه های پنجشیر را مؤدبانه انتقاد می کرد.

در واقعیت امر، دولت با نمایش این فلم ها، به زبان بی زبانی «عدم وابستگی» مسعود را-که عدم وابستگی سیاسی اش را نیز تداعی میکرد- به خارج از کشور، در ذهن بینندگان نقطه گذاری نموده و تماشاگر خوش باور را به این باور می رساند، که مناطق حیطة نفوذ قوماندان مسعود از اقتصاد خود کفاء بر خوردار است .

برزین در مقاله اش ((**دست K.G.B. در درون خورجین جمعیت درمانده**))، **نفوذ خاد در درون "جمعیت اسلامی" را در سه عرصه ذیل نشانی نموده است:**

۱- **اجتماعات مردم** ، چه در داخل کشور، چه خارج از آن.

۲- **جبهات جنگ مقاومت**.

۳- **زندان ها**.

وی کاوشش را از عرصه سومى ، که در آن افراد منسوب به اقوام و ملیت های مختلف از اقصا نقاط کشور، که در ارتباط با احزاب، تنظیم ها و سازمان های مختلف هم سلول بودند، و در گستره دید و شنیدش قرار داشتند، آغازیده، برآیند کاوش و پژوهشش را در مقال متذکره ارائه نموده است.

در رابطه با عرصه اولی و دومى، می باید به خاطر سپرد که شرح و بیان چگونگی نفوذ و کانال سازی شبکه های عیدۀ K.G.B. به خصوص خاد ، از طریق جبهات جنگ مقاومت ، به داخل "جمعیت اسلامی" و یا هر تنظیم و یا تشکیل دیگر مستلزم جست و جوی دقیق در ابعاد مختلف مسأله می باشد؛ زیرا میکانیزم عبور اجنت های نفوذی شوروی ؛ من جمله خاد، که هم اکنون ترمیم و باز سازی بعدی اش در درون "جمعیت اسلامی" و حزب «نهضت ملی» و... جریان دارد (در فبروری سال جاری-۲۰۰۶-که چاپ دوم این مقال در دست تهیه بود رسانه های افغانی خبری را پخش کردند مبنی بر ادغام-در واقع بازگشت-«حزب افغانستان نوین» به سر باندی یونس قانونی و «نهضت ملی افغانستان» به سر باندی برادر «کج کلا ه» به جایگاه اصلی شان یعنی داره (جمعیت

اسلامی - ربانی) ، از این عرصه، یعنی جبهه جنگ مقاومت به داخل احزاب و تنظیم ها، همانند عرصه اولی (اجتماعات مردم) سهل نبوده؛ بلکه به سان زندان ها مغلق و بسیار پیچیده می باشد.

به آرزوی اینکه سایر کاوشگران. قلم به دست و شجاع ، این عرصه را به پژوهش گرفته، با نوشتار های روشنگرانه خود به آگاهیگری مردم استعمار شکن خویش بپردازند.

این قلم، به نقل از مقاله برزین تا همین قسمت بسنده نموده، برای خوانندگان خرد مند-که به خاطرمیهن ویران ساخته شده و اشغال گردیده شان توسط امپریالیزم امریکا از پژوهش رخ بر نمی تابند-در رابطه با « ترور» مسعود توسط عمال خاد، از زبان خود «قهرمان مسعود» طی مصاحبه ای با احمد شاه فرزانه ؛ همچنان یکی دو مؤخذ ، از غارت لاجورد و سایر سنگ های قیمتی توسط مسعود و داره اش، یعنی «شورای نظار» را در زیر نشانی می نماید.

در زندان های دولت دست نشانده، که ده ها هزار مبارز راه آزادی در آن زندانی بودند؛ از جمله زندان مرکزی پلچرخ، خادی های مخفی توظیف شده، در بحث و صحبت های زندانیان اشتراک ورزیده، در اکثر موارد، به شیوه شعبده بازان، سخن را به کار و کار نامه های «مسعودکلاهدار» کشانیده، از شهامت، رحم، عطوفت، عفو، گذشت و بخشایش وی، حرف هائی به میان می آوردند، و از «لیاقت» ها و «مهارت» های وی (با هیجان کذائی) یاد می نمودند. مثلاً در اواخر سال ۱۳۶۵، منزل اول «بلاک...»، سلول ... ، در جریان صحبت تعدادی از زندانیان، یکی از خادی ها، «آمر صاحب» را «آبدال» خواند؛ دیگری «قطب» اش وانمود کرد؛ خادی سومی، مقام و مرتبه «غوٹ» را به القابش افزود و کار کشته چهارمی، (یعنی «قاری شریف»-که از اهالی بدخشان بود و با زندانیان «سازائی» مناسبات خپ و چپ داشت، و حدود بیست تن از اعضای «جمعیت اسلامی» را در جریان گویا «تحقیق کشنده» اش قلمداد نمود. تعدادی از «هم دوسیه» هایش اعدام و شماری از آنها به حبس های مختلف محکوم شدند) به خاطر استواری کلام همدیفانش اظهار داشت:

« ... به خدا قسم است آمر صاحب، «ولی» است، خادبست هائی که برای کشتن آمر صاحب به پنجشیر می روند، آمر صاحب از دل آنها می فهمد، آنها در همان لحظه رسیدن به پنجشیر، زیر تاثیرش قرار میگیرند. و اعتراف می کنند، که به خاطر کشتنش آمده اند. آمر صاحب بسیار مهربان است، آنها را می بخشد... چند نفر به چشم خود دیده و قسم خورده اند که آمر صاحب روی آب دریا راه میرفت.»

در اوایل سال ۱۳۷۸ احمد شاه فرزانه از «قهرمان مسعود» می پرسد:

" گفته می شود، چندین بار به جان شما سوء قصد شده، از آن جمله به وسیله شخصی به نام «کامران»، آیا وی از جانب نجیب الله مامور سوء قصد به جان شما شده بود؟ "

احمد شاه مسعود در پاسخ می گوید:

" کامران از طرف داکتر نجیب (رئیس خاد رژیم کمونیستی) ماموریت داشت تا مرا از بین ببرد؛ ولی خودش آمد و خود را معرفی کرد، اعتراف نمود و گفت: « این همان تفنگچه ای است که من باید کار محول شده ام را در مورد شما عملی میکردم.» کامران را رها کردم و حالا در خارج از وطن (در المان) زندگی می کند، پس از آن چندین توطئه دیگر کشف شد. " (درج کتاب «مرد استوار و امیدوار به افق های دور» « صفحه ۹۱).

گپ مسعود مبنی بر: « چندین توطئه دیگر کشف شد»، تداعی این امر است که قهرمان ساخته استعمار روس، چندین «قاتل» دیگر خود را به اصطلاح بخشوده و به کشور های غربی فرستاده است.

قبل از اینکه ریشه این «رها» کردن ها را به طور مختصر بشکافم، اجازه بدهید نقل قولی از ستر جنرال «محمود قاری یف» معاون رئیس مرکز فرماندهی کل نیرو های مسلح شوروی؛ همچنان مشاور نجیب الله را در این جا بگجانم، تا کاوشگران مسائل کشور به عمق سخنان این ستر جنرال شوروی که در اثرش مسعود را به ستایش گرفته است؛ توجه شانرا بیشتر تمرکز دهند :

«... او (مسعود) توجه شایانی به آموزش و پرورش نظامی پرسنل دسته های خود مبذول میگردانید. برای این منظور او مراکز آموزش را ایجاد کرد و کار آموزان خوب نظامی را (مریبان را) از جمع کارشناسان خارجی و اسیران نظامی جنگی بر می گزید. از جمله یکی از اسیران جنگی شوروی که او را عبدالله نام داده اند ، به آموزش تفنگداران مسعود اشتغال داشت. او عروسی کرده و در سال ۱۹۸۹ خانه و سه کودک داشت. گاه گاهی ما با او پنهانی تماس می گرفتیم و به او پیشنهاد می کردیم که فرار کند و به میهن باز گردد ؛ او قاطعانه امتناع می کرد.» ،
(افغانستان بعد از بازگشت سپاهیان شوروی) صفحات ۱۰۱- ۱۰۳ اثر «قاری یف» که به صفحه ۱۰۲۷ کتاب ستایشنامه احمد شاه مسعود درج گردیده است).

و حال خواهیم دید که هدف از فرستادن خادی ها به پنجشیر ، زیر عنوان «ترور» مسعود چه بوده است؟
به واقع امر، فرستادن خادی ها به پایگاه هائی در ظاهر زیر فرمان مسعود؛ اما تحت نظارت نظامیان مرکز اطلاعات سپاه چهل، یا فرماندهی لشکر پنج اطلاعات شوروی (*) که زیر پوشش اسیر ؛ به دین اسلام «مشرف» شده ؛ یا «پناهنده» ؛ یا «رو گشتانده از سیستم شوروی» و امثالهم ، در آنجا حضور داشتند، این بود، تا به «قاتلان» مسعود در آن پایگاه (با امنیت و دور از دیدرس سایر احزاب و تنظیم های جهادی و اجنت های بومی و غیر بومی سازمان C.I.A. امریکا که به خاطر اشغال و تصرف افغانستان از نخستین روز های کودتای داوود خان، اوضاع نظامی و سیاسی کشور ما را عمیقاً تحت نظر داشت) آموزش جاسوسی ، نظری و عملی ، مطابق عملکرد در شرایط کشور های پیشرفته اروپائی و امریکائی؛ داده شود. به طور یقین خادی های مذکور بعد از اتمام دوره آموزش و فرا گیری رمز و رموز استخباراتی و اشکال کاربرد تکنولوژی مدرن جاسوسی - همراه با عساکر تاجک و ازبک شوروی که زبان پشتو، دری و هندی میدانستند(**) با هویت افغان - به عنوان «عفو» و «بخشش» ، با رنگ و بوی مسعودی شده ، از طریق پاکستان و هندوستان به کشور های مورد نظر شوروی؛ گسیل می شدند.

سوسیال امپریالیسم شوروی؛ اما صد ها تن از مبارزین دلیر جنگ مقاومت؛ از جمله انجنیر سرور قندوزی ها، نظر محمد های کوه صافی ها، داکتر فرید ها، پهلوان احمد جان ها و امثال آنانرا به دست پلید «قهرمان مسعود» به قتل رسانید؛ زیرا که ستراتیژیست های نظامی G.R.U. (استخبارات وزارت دفاع روسیه) از برپائی پایگاههای انقلابی در جنگ مقاومت مردمی توسط روشنفکران و مبارزان پیشتاز و رسالت مند در کوهستان های صعب العبور نورستان، بدخشان و سایر نقاط کشور ، به ویژه کوهپایه های شامخ و ستراتیژیک پنجشیر و سالنگ ها (به اطمینان میتوان گفت که سالهای پیش از تجاوز به کشور) شدیداً، می هراسیدند. بنا بر همین ملحوظ بود که دسیسه ای از سوی G.R.U. طرح شد. و توسط مسعود خاین به وطن شکل گرفت ، تا پهلوان نامی کشور **احمد جان** (این اولین بر پا کننده جنگ مسلحانه مقاومت در پنجشیر) به قتل برسد. **پهلوان احمد جان** در چنبره همین دسیسه گیر کرد و کشته شد.

باید تذکار داد که یکی از علل قتل صد ها انقلابی پیشرو و فرزندان مبارز و آگاه کشور ؛ من جمله ، مجید ها ، بهمن ها ، داکتر فیض احمد ها ، مولانا باعث ها ، طاهر بدخشی ها ، پهلوان احمد جان ها و امثال آنان، همین مسأله پریپائی پایگاههای نظامی در مناطق صعب العبور و ستراتیژیک کشور بود.

در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط مسعود وباند وطن فروشش، می باید از گزارش « اسوشیتدپرس » مورخه 10 سپتمبر 1981 نقل کرد: «اگست 1980 مسعود به کان زمرد دره خنج دست یافت»؛ ویا از مجله «جیمز و جیمولوزی» شماره 27 بهار 1991، صفحات ۲۶ تا ۳۹ که در بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانه احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکائی می رسد»؛ « احمد شاه مسعود و انحصار گری پنج هزار کان لاجورد و زمرد در دره پنجشیر».

۲- « شورای نظار»:

چندی قبل به رساله ای تحت عنوان «*آزمونی از نو و یا رسالتی دیگر*» مورخ ۱۳ جدی ۱۳۸۰ - از آقای عشرت دست یافتم که در صفحات ۱۸ و ۱۹ آن مطلبی در رابطه با «شورای نظار» و «جمعیت اسلامی» نظرم را جلب کرد، که در ذیل به نقل آن می پردازم:

« سفرمانرا در ارزیابی «شورای نظار» (که مواضع رسمی آنرا فهیم، عبدالله و قانونی نمایندگی می کنند) و "جمعیت ربانی" ادامه می دهیم. هرچنددر آغاز «شورای نظار» فقط از قومندان های جمعیتی به خاطر پیشبرد در هماهنگی جنگ علیه روسها] نه جنگ واقعی ؛ بل جنگ های نمایی یعنی جنگ های زرگری که هدف آن به جا گذاشتن مهمات و تسلیحات بعد از شکست و عقب نشینی تاکتیکی برای دوستان به ظاهر دشمن بوده ، تا فرمانده آن «قهرمان مسعود» کسب شهرت و محبوبیت نماید- [دربابائی و رقابت های داخلی تحت رهبری مسعود در پنجشیر و حوالی آن به وجود آمده بود؛ اما به مرور زمان ساحه کار و نفوذ آن از لحاظ کمی و کیفی گسترش یافته، نه تنها ولایات بدخشان، تخار، کاپیسا، کندوز، پروان و برخی از نواحی کابل را نیز در خود متشکل ساخت؛ بلکه با جذب ستمی های هردو جناح «باعث» و «بدخشی» آنچه بعد از جنایات اولی اخوان زنده مانده بود- برخی از شعله ای هائی که صداقت شان را در لو دادن و به تیغ مسعود سپردن رفقای ایدئولوژیک و تشکیلاتی به اثبات رسانده بودند- قوماندان های خورد و کوچک حرکت انقلاب اسلامی ، محاذ ملی و جبهه نجات ، ترکیب کاملاً نا همگونی را ساختند که در چند چیز هماهنگ بودند. فرماندهی مسعود، ایستادگی روی علایق ملیتی، حمایت متقابل در مقابل "جمعیت" و ربانی، حفظ روابط مستقل با فاصله مناسب با پاکستان، و جلو گیری از تماس پراکنده قومندان ها و سرگروپ ها و شرکت شان در پروژه اناتومی قوماندان ها،...» .

بی مورد نخواهد بود اگر به مصاحبه «رادیو صدای آزادی» با عبدالرقيب جاوید کوهستانی (فعلاً سرکرده «نهضت دموکراسی») و همسلک وی رحیم داد، که هر دو خادی کهنه پیخ بوده و در جریان مصاحبه با رادیوی مذکور، شدیداً با همدیگر در تقابل قرار گرفته بودند، و «پیام زن»، ارگان نشراتی «راوا» در شماره ۶۲ نومبر ۲۰۰۴ گفته های هر دو خادی را به نقد کشیده، و این قلم مطلب فوق را بعد از نشر این مقال در نشریه «افغان رساله»، در همین بخش کنجانیده است؛ توجه نمائیم: رحیم داد خادی از کوهستانی می پرسد: «وقتی شما کارمند

امنیت دولتی بودید(خاد) و در ریاست ۱۲ معاون بودید واز اینجا گریختید و پیش مسعود رفتید و در آن جا بندی شدید و به پاکستان رفتید...» کوهستانی خادی در جواب میگوید: «البته من در ریاست ۱۲ نه؛ بلکه در گذشته در کمیته سیاسی شورای نظار وقت مجاهد بودم ... ، در کابل در ریاست ۱۱ (خاد) معاون بودم، کار کردم و کارکرد من معلوم است. از این مسأله منکر نیستم... من از شورای نظار احمد شاه مسعود یا جبهه متحد ملی بناء به اختلافاتی که خود داشتم... به طور آگاهانه مقاطعه کردم». و در «پیام زن» چنین آمده: «رهبر صاحب، درست فهمیده نشد که اول افتخار کار در خاد را داشتی و بعد به شورای نظار رفتی، یا به عکس؟ به قرار گفته رحیم داد اول باید سوگند وفاداری به خاد را خورده باشی وبعد شورای نظار را؟».

از گفتگوی این دو خادی جنایت پیشه، چنین بر می آید که جاوید کوهستانی در اوایل تأسیس «شورای نظار» آنهم در «کمیته سیاسی»-که به مثابه مغز آن «شورا» بوده-اشتراک داشته است .
داکتر ع. متعهد که خود از طرفداران حکمتیار خاین و جنایتکار میباشد، در اثرش "عقرب های زننده" صفحه ۳۸۵- در رابطه اختلافات میان حزب اسلامی و جمعیت-مطلبی را افشاء کرده است: «... اختلافات عمدی بود که پاینده محمد یکی از شش فرمانده شورای نظار که سمت معاونیت خاد کندز را داشت و به حیث قوماندان اشکمش تعیین شده بود نقش زیرکانه را بازی نمود...» (نقل از نوشته متعهد در ماه فبروری ۲۰۰۶ در اینجا کنجانبیده شده است).

اساساً این سازمان اطلاعات ارتش شوروی (G.R.U) و سازمان امنیت آنکشور (K.G.B) بود که در هم آهنگی و همکاری با خاد، نخستین هسته «شورای نظار» را از چهار تنظیم اسلامی-که مدتها قبل در پته های بالائی آن چهار تنظیم، افراد خاد جابه جا شده بودند- برگزید: از «تنظیم جمعیت اسلامی» (احمد شاه مسعود)؛ از «تنظیم حرکت انقلاب اسلامی» (قوماندان ملا حکیم)؛ از «تنظیم جبهه نجات» و «تنظیم محاذ ملی» جمعاً دو نفر (متأسفانه نام های این دو نفر در اولین هسته «شورای نظار» تا کنون روشن نشده است). این «شورا» به رهبری فرد مورد اطمینان روسها، یعنی «مسعود قهرمان»-که پیشینه روابط استخباراتی با آن کشور داشت-در مرکز تنظیم «جمعیت اسلامی» گمارده شد. و با تشکل شتابنده اش پیکره های آنی ذیل را دنبال نمود:

۱- جدا نمودن قومندان ها از ارتباطات و پیوند های تنظیمی شان به عنوان نیروی مستقل و گرفتن ابتکار عمل از دست آنان در میدان جنگ و عرصه سیاسی؛ یعنی به حرکت درآوردنشان بر محور اهداف پنهانی شورای نظار.

۲ - تصفیه هر چه سریعتر اجنت های پاکستان اعم از بومی و غیر آن در داخل جمعیت اسلامی.

۳ - پا کسازی فوری مبارزان واقعی افغان (به مفهوم عام کلمه) که با نبود آگاهی از ماهیت "جمعیت اسلامی"، عضویت آنرا پذیرفته بودند. از تطمیع تا تخویف: (زدان و اعدام و کشتار در جبهات و شهر ها؛ قریه ها و قصبات؛ همچنان ترور در خارج از کشور) .

۴ - ترتیب و جابه جایی (کاملاً مخفی) عناصر انتقالی خاد، «سازا»، «سفرزا» و سایر شبکه های اطلاعاتی روس در داخل «جمعیت اسلامی» توسط احمد شاه مسعود و تحت قوماندان وی.

۵ - تقابل با بخش های بیشتر اکتیف جنگ مقاومت، به خصوص دسته های خود انگیخته و سازمان های شعله ای، غرض کاستن از نیروی رزمی آنان در تقابل با ارتش شوروی.

۶- حراست و دیده بانی مناطقی که از لحاظ سوق الجیشی، دارای اهمیت درجه یک بوده - مانند شاهراه سالنگ- تا سایر تنظیم ها و گروپ های مسلح بر آن نقاط ستراتیژیک چیره نشوند.

۷ - (ودراتیه) در صورت تنگتر شدن حلقه محاصره به دور دولت دست نشانده و احتمال چپه شدن قریب الوقوع آن دولت ذریعه دشمن، سپردن نقش بدیل دولت غیرقابل قبول برای مردم به پا خاسته، به دولتی با ماسک و مکیاژ اسلامی و «قهرمان ملی» ساخته شده اش، یعنی «مسعود بزرگ».

نکته مهمی را که غوربندی در رابطه با «شورای نظار» در صفحه ۱۱۶ اثرش («نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان») نوشته، در این میان می آورم: «... نیروی دیگری که در داخل حزب (حزبک) جداگانه ساخته بود مربوط به نجم الدین کویانی و فرید احمد مزدک بود. ایشان اعضای مخفی "جمعیت اسلامی" و مربوط به شاخه «شورای نظار» آن بودند» (تأکید از دُرَبابائی است).

از نوشته غوربندی میتوان چنین استنتاج کرد، که «کویانی» و «مزدک»-این دو عضو کاملاً شناخته شده K.G.B. - به مثابه دو بال نامرئی، «زاغک پنجشیر» را در ساختن لانه متعفنش یعنی شورای نظار در درون جمعیت اسلامی و تداوم خیانت، سرقت، غارت و جنایات بعدی اش، توان و تحرک بیشتری بخشیدند.

بعد از شکل گیری نخستین هسته «شورای نظار» در بطن چرکین و پر از کین جمعیت اسلامی، قهرمان خون و خیانت به منافع وطن، یعنی مسعود کلاهدار، قرار داد ننگین و شرم آور آتش بس ۷ جنوری سال ۱۹۸۳ را با آمرین اصلی اش یعنی جنرال های باصلاحیت روسی امضاء کرد. چند ماه بعد آن، فلاخن تأسیس رسمی «شورای نظار» اشرا به صدا در آورد (اپریل ۱۹۸۳). در پی آن فرصت را موهبت الهی پنداشته، دست خون آلودش را به طرف اندراب و «خوست و فرنگ» دراز نمود و بر وفق دستور العمل قبلاً داده شده استخبارات نظامی وزارت دفاع شوروی G.R.U. (خلاف ادعای سالوسانه اش منبئ برار بین بردن «سازا» و «سفزا» در منطقه) که نقل قولش خواهد آمد) با سازمان «سازا» و «سفزا» در همسوئی قرار گرفت (در مورد وحدت مسعود با آنها تماس خواهم گرفت)، و باسلاح شوروی و بانک نوت های بی پشتوانه افغانی چاپ شده در آن کشور، که با شگرد های گونه گون به وی رسانیده می شد؛ به توسعه داره اش آغازید.

پایان بخش اول